

وحی یا شناخت شهودی و اشاراتی به

مثنوی



اشرف امین - کارشناس ارشد الهیات

□ وحی یا شعور مرموز

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در یک‌جای می‌گوید: «وحی چپ‌بود؟ گفتن از حسّ نهان» و با تکیه بر «فراست مؤمن» در جای دیگر می‌گوید: «وحی حق دان آن فراست را نه وهم».

برخی گزاره‌های معرفتی و ضرورت‌های عملی متعالی وجود دارند که از راه‌های عادی کسب معرفت - شناخت حسّی، شناخت عقل و شناخت شهودی - به‌دست نمی‌آید، بلکه تنها از راه وحی و تنها برای افرادی خاص قابل درک می‌باشند.

پیامبران الهی تنها کسانی‌اند که از این شیوه بهره گرفته و سایر آدمیان به‌واسطه‌ی آنان از این خوان نعمت برخوردار می‌شوند. مولوی در مثنوی می‌گوید:

روح «وحی» از «عقل» پنهان‌تر بود

زان که او غیب است و او، زان سر بود

وحی در اصطلاح متکلمان، عبارت است از «تفهیم اختصاصی مطالب و معارفی از طرف خداوند به بنده‌ی برگزیده‌ی که مأمور به هدایت مردم شده است».

اما درک حقیقت وحی، جز برای کسانی که خود به مقام دریافت آن نائل شده‌اند، دشوار، بلکه غیرممکن است. چنان‌که برداشت نابینای مادرزاد از گل‌ها و رنگ آن‌ها و لذتی که از دیدن‌شان به انسان دست می‌دهد، با واقعیت بسیار فاصله دارد. با این همه می‌توان به کمک دلایل عقلی و شواهد قرآنی و روایی، ویژگی‌هایی برای وحی برشمرد که تا اندازه‌ی پرده از چهره‌ی عینی این پدیده‌ی ماورایی کنار رود و شناخت آن برای آدمیان تا حدودی آسان گردد.

ویژگی‌های وحی

الف - حضوری بودن دریافت وحی: علوم و ادراکات آدمی به دو دسته‌ی حصولی و حضوری تقسیم می‌شود. در علم حصولی صورت ادراکی بین عالم و معلوم واسطه می‌شود و خود معلوم به ذهن نمی‌آید (وقتی می‌گوییم کتاب، تصویر و صورتی از کتاب در ذهن نقش می‌بندد) اما در علم حضوری، عالم، خود معلوم را می‌یابد نه صورت ذهنی آن را. (مثل احساس گرسنگی و درد). ادراک وحی نیز دست کم در برخی از مراتب آن خصوصاً در آغاز - به‌گونه‌ی علم حضوری است.

علاّمه طباطبایی ضمن تبیین این مطلب، که در بالاترین مطلب از مراتب سه‌گانه‌ی وحی، هیچ واسطه‌ی بین خداوند و پیامبرش نیست و در نتیجه هیچ‌گونه خطا و اشتباهی رخ نخواهد داد، بر این نکته تأکید می‌ورزند که اولین وحی نازل شده بر پیامبران لزوماً از این قبیل است.^۱

امام جعفر صادق (پیشوای ششم شیعیان) در پاسخ به این سؤال که: «پیامبران چه‌گونه از نبوت خویش آگاه می‌شوند؟» فرمود: «کشف عنهم الغطاء» حجاب‌ها از برابرشان کنار می‌رود.^۲ عارف و شاعر بزرگ عصر تیموریان هرات، عبدالرحمان جامی - ۸۱۷ - ۸۹۸ ق.) در مقدمه‌ی شواهد النبوة در بیان معنای نبی و رسول با استناد به گفتار ابن عربی در فتوحات مکیه می‌گوید که «نبی عبارت از کسی است که من عندالله بر وی به طریق وحی، شریعتی فرود آمده باشد».^۳

ب - خطاناپذیری وحی: ویژگی دوم پدیده‌ی وحی که در واقع نتیجه‌ی ویژگی اول است، خطاناپذیری آن است، زیرا خطا و اشتباه در جایی تحقق می‌یابد که آن‌چه بین عالم و معلوم واسطه قرار گرفته، واقعیت را آن‌گونه که هست به عالم انتقال ندهد. در حالی که علم حضوری بین عالم و معلوم واسطه‌ی نیست، البته آن‌چه در درجه‌ی اول بر خطاناپذیری وحی دلالت می‌کند، ادله‌ی است عقلی که عصمت پیامبران به هنگام دریافت وحی را به اثبات می‌رساند. اما چه‌گونه‌ی این مصونیت را می‌توان چنین تبیین کرد که دریافت وحی به‌گونه‌ی علم حضوری است و یا آن‌که به علم حضوری منتهی می‌شود. در هر حال با وجود همه‌ی این راه‌ها، قرآن دو ابزار حس و عقل را صریحاً به رسمیت می‌شناسد و قائل به شناخت حسّی و هم شناخت عقلی می‌باشد، همان‌طور که ادراک قلبی و شهودی و فطری را می‌پذیرد.

تفاوت عقل با فطرت

با مطالبی که درباره‌ی شناخت فطری و شهودی در شماره‌ی آذرماه مجله‌ی حافظ نوشتیم، تفاوت عقل و فطرت هم مشخص می‌شود. شناختی که از طریق فطرت به‌دست می‌آید، تزلزل عقل را ندارد، یقین‌آور است، تبدیل‌پذیر نیست و فطرت سالم و دست‌نخورده



می‌شنوند و چیزهایی را می‌بینند که انسان نمی‌شنود و نمی‌بیند. در شناخت حسی جزئیّت و فردیّت وجود دارد و به‌طور کلی، حس خطاپذیر است، محدود به زمان و مکان خاص است، جزئی و ظاهربین و متأثر از شرایط بدنی و نفسانی انسان است. شناخت حسی به زمان حال تعلق دارد، نه به گذشته و نه به آینده. اما در شناخت عقلی، انسان از ظواهر به بواطن نفوذ می‌کند، حقایق را به صورت عام و کلی و قاعده و قانون می‌شناسد. انسان به گذشته علم پیدا می‌کند، بدون آن که آن را ببیند و یا بشنود. قضایای عقلی خطاناپذیرند و از ثبات و استحکام برخوردارند، به خلاف شناخت حسی که متغیّر و متحوّل‌اند.^۸

مراتب شناخت

تمام مطالبی که درباره‌ی راه‌های شناخت مطرح شد، ما را به

این نتیجه می‌رساند: همان‌گونه که ادراک حسی در فهم حقایق عقلی عاجز و ناتوان است، شناخت عقلی نیز در شهود حقایق و مشاهد ربانی حیران است.

تغایر و جداکردن شناخت حسی و عقلی و قلبی از یک‌دیگر، به معنای تخالف و تفاوت و ستیز میان آن‌ها نیست. هیچ‌یک از این روش‌های شناخت، نافی دیگری نمی‌باشد، بلکه آن‌ها حقایق طولی هستند که هر کدام دیگری را مدد می‌نماید، به این صورت که شناخت دانی (حسی) از عالی (عقل) مدد می‌گیرد و شناخت و علم عالی بر دانی اشراف داشته و سایه‌افکن است. این وحدت و ارتباط وجودی میان معارف (شناخت‌ها)، آن‌ها را به صورت یک واحد واقعی ممتدی درمی‌آورد که در امتداد سه نشئه ظهور دارد و هر نشئه مقدمه‌ی نشئه‌ی بعدی‌ست.

نشئات سه‌گانه‌ی این علوم نظیر نشئات سه‌گانه‌ی امور خارجی یعنی ملک و ملکوت و جبروت می‌باشد.^۹ ادراکات حسی مربوط به نشئه‌ی طبیعت، و ادراکات عقلی و قلبی مربوط به امور مجرد است، با این تفاوت که ادراک عقل، کلی و مفهومی و ادراک قلبی، ادراک شهودی و حضوری آن حقایق می‌باشد.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورَى سَوَاءَ آخِيهِ...»^{۱۰} در داستان قضیه‌ی پسران آدم و تعقل قاتل درباره‌ی عمل کاویدن زاغ و تأسی به او، بر مقدمه‌بودن حس برای تفکر تأکید می‌کند و می‌گوید: این آیه تنها

آن قدر استعداد پذیرایی اصول و کلیات شرایع و حقایق را دارد که می‌توان گفت استعدادی نزدیک به فعلیت است.^۴ از نظر شخصی کامل‌ترین راه شناخت است اما نمی‌توان آن را به صورت یک علم قابل تعلیم، به دیگران انتقال داد. به خلاف شناخت عقلی که از طریق تعلیم و تعلم، تمام دریافت‌های افراد قابل انتقال به دیگران است. اما از آن‌جا که در مسأله‌ی شناخت، تنها هدف این نیست که برای جهان خالقی اثبات شود، بلکه باید یگانگی او، خیر محض بودن، کمال مطلق بودن و حکمت بالغه و قدرت و علم کامله و فیض او، و صدها مطلب دیگر که در ارتباط با خالق و جهان هستی مطرح است، شناخته شود و به دیگران تعلیم گردد، لذا راه شناخت عقلی هرچند دشوار است، اما از این نظر کامل‌ترین است.^۵ خاصه آن که دعوت مکرر قرآن به تعقل هم مؤید آن است.

تفاوت عقل با حس

ابن‌سینا در مقایسه بین حس و عقل می‌گوید: اشیا به واسطه‌ی عقل و حس (یا قوه‌ی عاقله و قوه‌ی حاسه) ادراک می‌شوند. به‌وسیله‌ی قوه‌ی عاقله، معقولات، و به‌وسیله‌ی حاسه، محسوسات درک می‌شوند. معقولات عالم ماوراء طبیعی و محسوسات عالم مادی‌ست و هر چیزی که به‌وسیله‌ی حس درک شود، در نهایت باید به‌وسیله‌ی عقل ادراک گردد. مثلاً وقتی ما صدایی را می‌شنویم، این کار قوه‌ی حاسه است، اما این که صدا دور است یا نزدیک، مربوط به قوه‌ی عاقله است. از این جهت محسوسات ما همان معلومات ما می‌شود. بنابراین فرق میان حس و عقل و علم جز به نام نیست. حس و عقل هر دو علم‌اند و بلکه علم را مراتبی‌ست که حس مرتبه‌ی دانیه و عقل مرتبه‌ی عالی‌ی آن می‌باشد.^۶

غزالی نیز حس و عقل را ابزار علم می‌داند و در مقایسه‌ی بین حس و عقل، خطای حس را می‌پذیرد و عقل را در تشخیص خطاهای حس معیار می‌داند و معتقد است که حس در فهم صحیح به عقل نیاز دارد و عقل از خطا مبراست و اگر از غشاوت وهم و خیال آزاد شود، حقایق اشیا را آن‌طور که هست می‌یابد.^۷

استاد مطهری نیز در مقایسه‌ی بین شناخت حسی و عقلی می‌نویسد: شناخت حسی یک شناخت ظاهری، سطحی و غیرعمیق است، بین انسان و حیوان مشترک و حتا در بعضی موارد حس حیوانات از انسان قوی‌تر است. مثلاً بعضی از حیوانات صداهایی را

آیه‌یی است در قرآن که حال بشر را در بهره‌برداری از حواس و مقدمه‌شدن حس برای تعقل نشان می‌دهد و می‌رساند که انسان خواص چیزها را به‌وسیله‌ی حس به‌دست می‌آورد و سپس با تفکر در آن‌ها به اغراض و مقاصد حیاتی خود می‌رسد.^{۱۱}

استاد مطهری نیز راه حس را که نه نیازمند قلبی صاف و احساساتی عالی‌ست و نه به عقلی مجرد و استدلالی و آشنا به اصول برهانی نیاز دارد، به‌عنوان راهی عمومی و روشن که ما را در شناخت حقایق تنها به منزل اول می‌رساند، نام می‌برد.^{۱۲}

بنابراین می‌توان گفت که هر کدام از این راه‌های شناخت، در حقیقت مرتبه‌یی از شناخت‌اند که برای مرتبه‌ی بعد از خود حکم مقدمه را دارد و همان‌گونه که علوم مختلف، مراتب مختلف دانش را تشکیل می‌دهند، شناخت حسی و عقلی و قلبی نیز هر کدام از مراتب مختلفی تشکیل می‌شوند که هر کس به فراخور ظرفیت خویش مرتبه‌یی از آن را ادراک می‌کند.

تمام این مراتب با یک‌دیگر قابل جمع‌اند و با هم درگیری و تنافی ندارند. تضاد از آن‌جا آغاز می‌شود که عالم بر خلاف مقتضای علم خود عمل نماید، به‌عنوان مثال عالمی که دارای سرمایه‌ی علم حسی‌ست، آن‌گاه که از دایره‌ی علوم حسی تجاوز کرده و نسبت به امور عقلی اظهارنظر می‌نماید، با علوم عقلی درگیری پیدا می‌کند و این درگیری در واقع تضاد میان دو علم نیست، بلکه درگیری جهل با علم است و آن هم تهاجم جاهلان‌هی جهل به حریم عالمان‌هی علم. زیرا هرگز علم با جهل دشمن نیست، چه آن‌که عالم دشمن جاهل نیست، علم هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد، ولی جهل مخالف علم است و جاهل دشمن عالم است.

بنابراین کسی که می‌خواهد در مورد کل جهان و درباره‌ی امور غیرمحسوس سخن بگوید، باید از علوم حسی دست برداشته و به حوزه‌ی استدلال عقلی وارد شود و به همین ترتیب عقلیون در برابر شهود و شناخت قلبی همان حالت را دارند که حسیون نسبت به ادراک عقلی دارا می‌باشند. هر مرتبه‌یی، درجه‌یی را می‌طلبد و به لحاظ همین تفاوت درجات است که در مراتب شهودی به تعبیر قرآن کریم هر یک از فرشتگان دارای مقام معلومی هستند که هیچ‌یک از آنان توان خروج از آن مقام را ندارند و عالی‌ترین فرشتگان نیز وقتی به مرز مقام خود می‌رسد، بر این حقیقت اعتراض می‌کند که اگر به اندازه‌ی سرانگشتی فراتر روم، خواهیم سوخت. تنها موجودی که تمام مقام‌ها و مراتب را دارا بوده و بر آن‌ها آگاه است، همان انسان کامل است که از خطا معصوم بوده و خداوند در وصف او می‌فرماید: «و هو بالافق العلی. ثم دنی فتدلی». او بر افق اعلائی کمال است و او قوس نزول و صعود از وجود را طی نموده و واسطه‌ی خلق و خدا شده است. رسول خدا ابتدا جبرئیل را مشاهده می‌کند و نزول او را به قلب خود، همان‌گونه که خداوند بیان می‌فرماید، با چشم قلب می‌بیند به آن ایمان می‌آورد: «نزل به روح الامین. علی قلبک لتکون من المنذرین»^{۱۳} یعنی قرآن را فرشته‌ی امین بر قلب تو نازل نمود تا آن‌که مردم را بدان انداز دهی. این بالاترین مرتبه‌ی شهود است.

اما دیگرانی که در افق پیامبر نیستند، ابتدا با استدلال و از طریق معجزه به پیامبر و آن‌چه او آورده (قرآن) است، ایمان می‌آورند، و از

آن پس می‌کوشند با اطاعت و تبعیت از پیامبر راه مشاهده را طی نمایند. چنان‌که خداوند می‌فرماید: «ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید»^{۱۴} به‌درستی که در کار خداوند یادآوری است برای آن کسی که صاحب قلب است و یا آن کسی گوش می‌دهد و نظاره می‌کند.

در این آیه به غیر از صاحبان قلب (شهود) از کسانی یاد می‌کند که از طریق گوش و پیروی از شنیده و تعقل راه شهود و دیدار را طی می‌کنند. بنابراین کسانی که نه خود دارای قلبی هستند که با آن حقایق الهی را مشاهده کنند، و نه آن‌که به مشاهده‌ی دیگران ایمان می‌آورند برای همیشه از دیدار حقایق الهی محروم‌اند. براساس این آیه هم می‌توان گفت که تعقل و ادراک معقولات مقدمه‌یی برای درک شهود و مشهودات است و هم‌چنان‌که ادراک عقلی برای همه میسر است، شهود نیز با حفظ مراتب، برای همه میسر خواهد بود.^{۱۵}

بیان همه‌ی این مطالب فوق برای این بود که به طرح این مسأله بپردازیم که انسان‌ها با همه‌ی مراتب وجودی که از این مراتب سه‌گانه‌ی شناخت دارند، اگر موانع تعقل را از بین ببرند و روح خود را تصفیه کنند، در مواجهه با قرآن به مراتبی از فهم آن نائل می‌آیند. بنابراین فهم لایه‌های آغازین قرآن کریم، برای همه‌ی انسان‌های عاقل با فطرت سالم، امکان‌پذیر است، و گرنه هدف هدایتی قرآن معطل می‌ماند. قرآن کتاب هدایت است و سر و کارش با فطرت انسان‌هاست و انسان نیز دارای ذات و فطرت ثابتی‌ست، هر جا و هر زمان انسان باشد، پیام قرآن هم زنده و قابل فهم برای اوست.

نتیجه

عالی‌ترین مراتب شناخت، آگاهی از طریق وحی است. مولوی بیش از هزار بار در آثارش واژه‌ی وحی را به‌کار برده است. همه‌ی آن‌چه مولوی در **مثنوی** در باب وحی گفته است، برگرفته از قرآن، کلام و معارف اسلامی‌ست. ■

پی‌نوشت‌ها

۱. علامه طباطبایی، **المیزان**، ج ۱۴، ص ۱۳۸-۱۳۹، ج ۱۸، ص ۷۳-۷۴، ج ۳، ص ۱۸۲، ج ۳۵، ص ۱۲۰.
۲. مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۱۱، ص ۵۶، حدیث ۵۶.
۳. جامی، **شواهدالنبوه**، چاپ سیدحسن امین، ص ۸۱-۸۵.
۴. علامه طباطبایی، **المیزان**، ج ۳۱، ص ۲۸۶ فارسی.
۵. مرتضی مطهری، **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، ج ۵، ص ۵۶-۵۵.
۶. ابن‌سینا، **الهیات شفا**، فصل ۶، مقاله‌ی ۳، ص ۴۴۶ و ۴۴۷؛ حسن‌زاده آملی، **معرفت نفس**، ج ۱-۳.
۷. غزالی، **احیاء علوم الدین**، ج ۳، ص ۴-۶؛ غزالی، **میزان العمل**، ص ۱۱۷؛ حسن معلمی، **نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه‌ی اسلامی**، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
۸. مرتضی مطهری، **مسأله‌ی شناخت**، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.
۹. جوادی آملی، **شریعت در آئینه‌ی معرفت**، ص ۱۸۹.
۱۰. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۱.
۱۱. علامه طباطبایی، **المیزان**، ج ۱۰، ص ۱۶۱ فارسی.
۱۲. مطهری، **روش رئالیسم**، ج ۵، ص ۵۵.
۱۳. سوره‌ی شعراء، آیات ۱۹۳-۱۹۴.
۱۴. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.
۱۵. مراد امکان شهود، در صورت رفع موانع از ناحیه‌ی انسان است و منظور این نیست که همه‌ی انسان‌ها به درک این مرحله نائل می‌شوند.